



<http://www.arianafghanistan.com>



۱۴ جون ۲۰۲۰



خلیل الله معروفی

چار روز پیهم غیابت



نظر به مصروفیتهای مُبرَم و جنجالهای روزگار، از کمپیوتر دور افتاده بودم و زمینه ای نیافتم تا در اینترنت درایم و خود را از محتویات چند وبسایت مورد نظرم، آگاه سازم. چار روز تخت را در بر گرفت، تا طبق عادت همیشگی و به اصطلاح ملائی "کماکان"، باز به سروقت این سه وبسایت بروم:

– وبسایت خود ما؛ یعنی پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، که مدت مدیدی ست در آن غیابت دارم.

– وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین"، که فعلاً قدمگاه قلم گشته و از همین طریق است، که گفته ها و عرایض را به حضور وطنداران عزیزم میرسانم.

– وبسایت سیزده سال پیشم، پورتال "افغان جرمن آنلاین".

عادت کرده ام، که پیش از نوشتن و دست بردن به قلم، ساعتی را به خواندن مطالب مفید هر سه صفحه به مصرف برسانم. البته صفحه نظرخواهی چاشنی بی و مرچ و نمکی در خواندن می آورد.

امروز ۱۴ جون ۲۰۲۰، که بالآخره فرصت نفس کشیدن دست داد، در وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" را کشوده و کامنتهای مختلف را از قلم کامنتگذاران عزیز مرور کردم. چون بسا گپها به تبصره های چند روز پیشم ارتباط میگیرند، میخوام لاقلاً بر پاره ای از آنها تبصره ای ولو مختصر و مُوجَز بنمایم:

– از ارجمند عزیز، احمد جان اندرابی، که از هریوای قدیم و هرات زیبای کنونی مینویسد، چنین خواندم:

اسم: احمد اندرابی محل سکونت: هرات تاریخ: ۱۰,۰۶,۲۰۲۰

جناب محترم معروفی صاحب بزرگوار سلام،

نظر اخیر شما را در باره آقای نگارگر صاحب، که فوراً بعد از پخش شدن از سایت آریانا افغانستان حذف شد،

مطالعه کردم و خیلی افسرده شدم، چون آن نظریه از دیدگاه بنده يك حمله یا ترور شخصیت جناب نگارگر صاحب بود. اصلاً هیچ وقت فکر نمیکردم که جناب شما اینطور در باره يك نویسنده معزز کشور بنویسید

به عرض ارجمند عزیزم "احمدجان اندرابی" میرسانم و برایشان اطمینان قطعی میدهم، که هیچ نوشته ام از صفحه نظرخواهی "آریانا افغانستان آنلاین" حذف نشده است و تمام نوشته هایم – خواه خوب و یا خراب – بدون استثناء، محفوظ و مصون و موجود هستند. این را هم به جناب ایشان و به همه عزیزان دیگر قاطعانه اطمینان میدهم، که اگر احیاناً در وبسایتی، کدام نوشته مرا "بدون اجازه من" از روی صفحه بکشند، قطع علاقه بلافاصله ام را با آن وبسایت در پی خواهد داشت!!!

– وطنداران بسیار عزیز و صریح البیان ما، هریک جناب "حمود ستانه" – از المان – و جناب "بهرز" – از کابل نازنین –

نکاتی را تذکر داده اند، که بالآخره باید بر زبان رانده شوند؛ از نشان انگشت قلم ایشان لذت بردم و به خود بالیدم، که سخنانم، تنها و تنها به جبهه ناقض و نافی برنمیخورد. موقّق باشند و همیشه بر مراد و کامیاب.

– یکی از عزیزان مثلی، که از پهلوی چپ برخاسته و یا که راه "خدا و راستی" را گم کرده باشد، زیر نام "عبدالقدوس جان"، کنایه های پهلوداری را نثار من و عزیزان دیگر کرده است. ازین هموطنم، هرکه هست و هر نام و هویتی، که ایوان باطنش را زیب و زینت میبخشد، نیز ابراز سپاس و امتنان میکنم. امید است ازین پس اگر مینویسند، باری "وجدان پاک" خود را حاضر و ناظر دانسته، بعداً دست به قلم ببرند.

– عزیز دیگری به نام عزیز "جاوید" – از کابلجان – هم دو سطر روی صفحه ریخته اند و کوشیده اند آقای "عبدالقدوس جان" را از "خواب ناز" بیدار کنند. از ایشان نیز خیلی سپاسمدم.

– وطندار بسیار عزیز دیگر ما جناب "عدالت"، که از فرانسه میگذارند، دقیقاً متوجه باریکی موضوع گردیده اند، که جناب "عبدالقدوس جان" در واقع وجدان خود را شلاقکاری میکند، چون ایشان، که خود به نام مستعار مینویسند، فکر میکنند، که نیم عالم مثل خودشان، "مستعار نویس" هستند!!!

– نویسنده برازنده و سر بلند ما جناب "داوود جان مومند"، که بر هر دو زبان ملی و نازنین ما – پشتو و دری – به عین سویه مسلط هستند و مطالب نابی را عرضه میدارند، جناب استاد نگارگر و من خاکی را، که "خ. معروفی" ستم، به خویشبنداری دعوت فرموده اند؛ سپاس قلبیم بدرقه قلم ایشان باد.

– خدمت شخصیت پاکدل و مسلمان پاکیزه خوی و حقگوی، جناب داکتر صاحب "داوود جلال" به عرض برسد:

سخنان بی ریا و دلسوزانه شما باعث گشت تا بر کامنتهای اخیرم در قبال فرموده های استاد گرانقدر "نگارگر"، مجدداً نظر اندازم. شما کاملاً درست فرموده اید، که "خلیل معروفی" در این بحث از سرحد اعتدال خارج شده و لحن سخن را به طرف پرخاش برده است. بدین وسیله از استاد عالیقدر جناب "محمد اسحاق نگارگر" طلب پوزش میکنم و امیدوارم، که سخنان دور از اعتدال نوشته های مرا، به مرغ هوا بسپارند؛ و یا به دوسیه نسپان!!!

البته پافشاری من بر استدلال "منطقی و عقلی" در موضوعات اعتقادی، کماکان به قوت خود باقی ست. به خدمت جنابان برسد، که من به حیث فارغ التحصیل یک رشته اکادمیک؛ یعنی انجینیری برق، ضمن تحصیل چندین ساله ام در پوهنتون تخنیکی برلین TU – Berlin، با علوم طبیعی و هسته و محراق اصلی آنها – "ریاضیات عالی و فزیک" – خوی گرفته ام و از همین خاطر میخواهم برای هر کار – چه خرد و کوچک و چه کلان و بزرگ – ثبوتی عرضه گردد. یقین کامل دارم، که دین اسلام به حیث دین آخرالزمان و آخرین دین آسمانی، نباید هیچ نکته ای را در غیاب "عقل و حکمت" به میدان انداخته باشد. جان مسأله فقط درین نهفته است، که عالمان دین و آنانی، که خود را واجد ارشاد در مسائل دینی میندازند، باید طرف

مقابل را با استدلال مقنع "معقول و مقبول"، قانع ساخته بتوانند. دلائل نقلی فقط و فقط به درد "معتقدان" میخورد و بس!!!

وطندار عزیز دیگر ما از شهر سدنی مینگارد:

اسم: داکتر محمدایمل محل سکونت: سدنی تاریخ: ۱۲،۰۶،۲۰۲۰

قدر من جلال صاحب سلامونه او احترامات می ومنه d! له پیرزوبنو مویوه دنیا مننه تاسو او همداسی نگارگر صاحب او داکتر صاحب حیدری، عباسی صاحب او نورو بایمانو کسانو د دین او عقیده د دبنمانو ته غابن ماتونکی خوبونه ورکری انشالله د اجر خخه خالی ندی . که چیری خوک د حقیقت په موندلو پسی وی نو زموړ لیکنی ورته کافی دی او که د جدل په لټه کی وی بیا د اول خپله عقیده څرگنده کړی بیا دا گز دا میدان .
مننه

جناب داکتر صاحب "محمد ایمل"!

این، که کدام وطندار شما در کدام طیف اعتقادی قدم میزند، گره بسته هیچ کسی، به شمول "کورگره" داکتر صاحب محترم "محمد ایمل" را باز کرده نمیتواند. عقیده قلبی ست و تظاهر عقیده اختیاری؛ هرکس میدانند و دینگ دینگ آخرتش. سوء ظن بُردن در مورد کسی و عقیده و ایمان کسی، گناه دارد و مُستوجب عُقوبت اخروی ست. چرا شما خوشحالی میکنید، که دندانهای وطنداران "نامعتقد" شما شکستنده شوند؟؟؟ فرضاً اگر سی و دو دندان کدام "هندوی هموطن" شما، که به حکم هموطنی "برادر" شما و من است، بشکند و فروبریزد، آیا این امر مایه خوشی شماست؟؟؟ من به حیث یکی از وطنداران بی شمار و دلسوز شما، این "شادیمرگک" شما را هرگز و به هیچ وجه درک کرده نمیتوانم!!! به یاد جناب شما وطندار عزیزم میدهم، که کنگاش و تدقیق و کنجکاوای در هر امری - به شمول و حتی به درجه اول در امور اعتقادی - نه تنها خلاف موازین قرآنی نیست، بلکه دقیقاً تأیید و تأکید احکام صریح قرآنی را در بغل دارد. لطفاً آندوخته های تان را در مورد اسلام و قرآن، کمی پکه بزیند و تازه کنید، چون خاکستر ایام بسا اخگران و قوغهای حقایق را از پیش نظر آدم دور و مستور نگه میدارد!!!

اگر باز به اصل موضوع بروم:

از نگاه من بدترین آفت در جهان اسلام، "تقلید کورکورانه" است، که پایه و مایه خود را باید از "اصول نقلی" گرفته باشد. و از "تقلید علی الغیاء"، زشتتر و نابخردانه تر، ترکیب "مرجع تقلید" را میدانم، که در جهان تشیع و بالخاصه شیعه مذهبان "جمهوری ترور اسلامی ایران" رسوخ کلی و کامل دارد. من شخصاً، ساختن و به میدان انداختن مقوله نحس و نجس و ناروای "مرجع تقلید" را جزء لاینفک ستراتیژی استبدادی ملاحای پولپرست ایران میدانم.

چرا هر کار انسان آگاهانه و از روی یقین نباشد؟؟؟ چرا در اعتقاد راه یقین را مسدود بسازیم؟؟؟ چرا طاعات و عبادات ما از دل و از اعماق قلب ما سرچشمه نگیرد؟؟؟ و ... شرط اصلی برآورده شدن این همه سؤال مگر اینست، که انسان چیزی را، که میگوید و میشوند، هضم کرده بتواند. و این تنها وقتی میسر میشود، که گفته ها و شنیده ها را بدون اشکال بفهمد و درک کند. در غیر آن فرق بین یک "انسان عاقل" با یک طوطی خوش لحن و سخنپرداز، ولی "بیعقل"، در چیست؟؟؟ طوطی و بلبل هم میتوانند هزار داستان را بخوانند، بدون این، که معنایش را بفهمند. حافظگی های ما، که قرآن کریم را حفظ کرده اند، میتوانند تمام قرآن را بدون اشکال در ظرف چند ساعت از بر و به اصطلاح زیبای عوام کابلی، "بُرُس" بخوانند، بدون این، که یک کلمه از آن را فهمیده باشند. آیا باید مانند طوطی و بلبل و حافظگی عمل کرد و یا مانند، کسی، که میفهمد و دقیقاً درک میکند، که چه میگوید و چه میشوند؟؟؟ اینجاست، که رول "زبان خودی" وارد میدان میشود؛ یعنی زبانی، که آدم بدون فکر کردن و تعمق و به صورت اتومات، بدان افهام و تفهیم میکند. اگر هزار داستان را بخوانیم و یک جمله آن را هم درک نکنیم، ارزش همان یک جمله نافهمیده را هم نخواهد داشت!!!

وقتی حضرت مولانای بزرگ ما میفرماید:

هر کسی را سیرتی بنهاده ام

هر کسی را اصطلاحی داده ام

فکر میکنم، در همین معناست.

این نکته را نیز میخوام به صراحت تام و تمام بگویم:

ظلم و اجحاف و تطاولی، که بر تحریر "تاریخ اسلام" رفته است، بر هیچ رشته دیگر "تاریخ" نرفته است. در نوشتن رویدادهای تاریخی جهان اسلام، اغلب مؤلفان، اعتقادات شخصی خود را هم بر شانه مظلوم "تاریخ" سوار کرده اند - علمای سنی به طرز و علمای شیعه به طرز دیگر. از همین خاطر اتفاق نظر بین علمای دینی هردو گروه، در مورد اکثریت مطلق روایات و "اصول نقلی"، وجود ندارد. از بهر مثال؛ اگر علمای سنی "ابوهریره" را به حیث یک مُحَدِّث صادق و یکی از بزرگترین راویان حدیث پیغمبر میدانند، علمای شیعه او را "کَذَّاب مطلق" میشمارند و هیچ حرفی از سخنان و گفته هایش را قبول ندارند. این بحث مگر دامنه وسیع و مختلف الوجوه دارد و در مخیله قاصر و خالی الذهن چون منی، نمیگنجد. و چون

مسلمانان جهان در "اصول نقلی" از بسا جهات اتفاق نظر ندارند، عقل قاصر من ترجیح میدهد، که موضوعات از دریچه عقل و استدلال عقلی و منطقی، به میدان انداخته شوند - که هیچ وقت و هیچ گاه و هرگز، ره به تُرکستان نمیبرد!!! بنا بر آمد گپ و جهت آوردن اندک انبساط خاطر، وجه تسمیه "ابوهریره" را همان قسمی، که شست هفتاد سال پیش از زبان پدر بزرگوارم - عبدالواحد معروفی، که شخص فاضل و ادیب در زبانهای دری و عربی و مفسر توانای قرآن مجید بودند - شنیده ام، نقل میکنم:

«هُرَيْرَةُ» کلمه عربی و در معنای "چوچه پشک" است. چون این صحابی بزرگوار پیغمبر، روزی پشکی را در بغل گرفته و نوازش میداد، پیغمبر اسلام با دیدن این صحنه، وی را "ابوهریره" خطاب کردند؛ یعنی "بابه پشک". پس این لقب را پیغمبر خدا بر صحابی گرامی خود گذاشته اند.» (نقل بالمعنی)

گرچه از ساخت صرفی کلمه "هریره" (بر وزن "عبیده و زبیده و سُمیّه") و معنای دقیق آن کاملاً مطمئن بودم، مگر جهت اطمینان مزید، فرهنگهای "عمید و معین و غیاث" را باز کردم تا در مورد "هریره" چیزی دقیقتر بخوانم؛ و خواندم، که "هُرَيْرَةُ" از نگاه صرف عربی، مصغّر "هَرَّة" است و "هَرَّة" در معنای "پشک ماده" یا "گربه ماده" است. پس "هریره" به حساب زبان دری، "چوچه پشک" یا "پشکک" میشود. البته شست هفتاد سال پیش و زمانی، که من این قصه را از پدر بزرگوارم شنیدم، هنوز فرهنگهای "عمید" و "معین" به میان نیامده بودند.

یک نکته دیگر و خارج موضوع این، که "پشک" کلمه تُرکی ماوراءالنهر یا پاردریاست، که در دری افغانستان عام گشته، ورنه اصل لغت دری آن "گربه" است و در زبان پشتو "پیشی" گویند. گرچه "پیشی" در زبان دری هم رایج است، چنان، که "مصغرس" را زیاد شنیده ایم و میشنویم، که "پشو" و "پشوگک" را معمولاً برای اطفال خردسال به کار میبرند. کلمه زیبای "پیشی پلنگ" را شاید شنیده باشیم، که نوعی حیوان درنده از جنس پلنگ، ولی خردتر از پلنگ است با دنبک کوتاه؛ و شکاریان ما کباب پوست قشنگ و گرم و نرم آنند. در زبان المان آن را Luchs (لوکس) نامند و در انگریزی Lynx گویند.

در فارسی ایران کسی کلمه "پشک" را نمیشناسد، چون ایشان منحصرأ کلمه "گربه" را استعمال میکنند. البته در دری ما هم در سابق کلمه "گربه" رایج بوده، که بعدها از تداول افتاده. دلیل ثبوتیه و اثباتی این نکته را در ترکیب "گربه خورک" میتوان دید، و آن گیاه کوچک خودروی و پهنی ست، که معمولاً در کوهها میروید. برگهای گرد و کوچک و چمُلک دارد و بوی خوش لیمو میدهد. وقتی بچه نیمچه بودم و با همسن و همسالان خود در کوه "خواجه صفاء" یا "کوه شیردروازه" به گشت و گذار و هواخوری میپرداختم، بسا اوقات چند شاخه "گربه خورک" را با خود آورده و پیش پشک می انداختیم. و بعد یکجائی تماشا میکردیم، که پشک از بوی "گربه خورک" به وجد می آمد، لوتک میزد و سر از پای نمیشناخت. "گربه خورک" را در زبان گفتار عوام کابلی، "گلبه خورک" تلفظ میکنند. و نکته دیگر این، که بسا حیوانات وحشی و درنده از قبیل شیر و پلنگ (تایگر) و حتی خرس، از بوی "زردچوبه" به وجد می آیند و مست میگردند.

ازین، که از اصل موضوع بسیار دور پریدم، معذرت میخواهم، مگر گفته اند:

«گپ از گپ میخیزه» و یا «از گپ، گپ میخیزه»

(خلیل الله معروفی - همبورگ - ۱۴ جون ۲۰۲۰)



چار روز پیهم غیابت

Maroofi_k_chaar_rooz_e_paiham_ghiyaabat.pdf